

# سخنی با منادیان گفتگو با ایرانیان خارج از کشور\*

مهرزاد بروجردی  
دانشگاه سیراکیوز

۲۹۷

پیش از هر چیزی اجازه می‌خواهم تا از مسؤلان اداری کل امور فرهنگی ایرانیان خارج از کشور برای برگزاری این همایش تشکر نمایم چراکه فرصتی برای اینجانب پدید آوردند تا به ایران سفر کنم و با زنده یاد رهی معیری همصدا شوم که گفت:

هر که دور از میهن خود در دیار غُربت است از برایش شُرمه‌ی چشم است دیدار وطن مایه‌ی خوشوقتی است که دست آخر تنی چند از ارباب سیاست و فرهنگ این دیار چنین گفت و شنیدی را لازم شمردند و با برپائی این همایش آشکار ساختند که چه بسا عزم و اراده‌ای راستین برای گفتگو با خیل بسیار ایرانیان خارج از کشور دارند. همگان آگاهند که پیش شرط هر گفتگو آمادگی هر دو سو برای داد و ستد و امه‌ای فکری است و از این رو ما به اینجا آمده‌ایم تا از هم‌میهنان خود وام فکری بگیریم و دعوت ملای روم را اجابت کنیم که می‌گفت:

مرغِ با پر می‌پرد تا آشیان      پَرّ مردم همت است ای مردمان  
همچنین حُب الوطن باشد دُرست      تو وطن بشناس ای خواجه نُخست

باری، ما آمده‌ایم تا در کنار شناخت هر چه نیکوتر سرزمین خویش، اندیشه‌ها و اندیشیده‌های خود را نیز صادقانه با هموطنان داخل کشور در میان بگذاریم. پس بی‌آنکه زمان را

به داد و ستد تعارف‌های مرسوم سپری کنیم و در جشن بازی با کلمات خرد انتقاد پیشه را به قربانگاه ببریم، سخن بی‌پیرایه خواهیم گفت و نقدها را به گوش جان خواهیم شنفت. در طی دو دهه‌ی گذشته، تفاوت در شرائط اقلیمی و شیوه‌ی زندگی و نیز ناهممانندی امکانات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، شکاف فکری، مادی و احساسی میان ایرانیان خارج از کشور از یکسو و هم‌میهنان داخل کشور از سوئی دیگر را ژرفتر و ژرفتر ساخته و بسا که تصویری آشفته از چهره‌ی هر یک در خاطر دیگری نقش نموده است. ایرانیان ایران نشین، انقلاب و جنگ و گروگان‌گیری و تحریم اقتصادی را از سر گذراندند و به فراخور حال، هموطنان کوچ کرده‌ی خویش را طاغوتی، غرب‌زده، مُفسد، مخالف، ترسو و گاه نیز خوشبخت و خوش اقبال و فهمیده خواندند. دولتمردان وقت بارها چنان گفتند که ایران به بازگشت ایرانیان دور از وطن - که به پندار اینان، فی‌الجمله مخالف جمهوری اسلامی بودند - نیازی ندارد چرا که این طائفه یا ستون پنجمی‌اند یا اَبْنُ الوَقت و فرصت طلب‌اند و یا از هم پیمانان همان جعفرخانی که سالها پیش تر از فرنگ برگشته بود.

البته در جمع ارباب حکومت، نادر مردانی هم بودند که به بازگشت هموطنان خویش علاقمند بودند اما شاید کاری بیش ازین زمره‌ی رایگان نمی‌توانستند که رو به سوی ایرانیان دور از وطن بخوانند:

ای قوم به حج رفته کجائید کجائید

معشوق همینجاست بیائید بیائید

و در آن سوی آب، ایرانیان آواره و تبعیدی و مهاجر که جابجائی اقلیمی و فرهنگی و زبانی لگام زندگی از کفشان ربوده بود، دست به گریبان سختی‌های بی‌شمار زندگی در غربت بودند: مشکلاتی همچون نامعلومی وضعیت اقامت، فراگیری زبانی بیگانه، یافتن حرفه‌ای تازه، گردهم آوردن عزیزان پراکنده، جدائی از مام میهن و مهد خاطرات، غریبی و بی‌درکجائی و چه بسیار زخمهای دیگر که بر دلها نشسته بود.

آری! همان‌گونه که ایرانیان خارج از کشور حس بی‌واسطه‌ی هموطنان خویش زیر آتش گلوله‌های دشمن را تجربه نکردند، ایرانیان درون کشور نیز از درک نزدیک رنجها و مشکلات هموطنان کوچ کرده‌ی خود در سالهای اولیه‌ی پس از انقلاب ناتوانند.

در آن زمانه‌ی عُسرت، ایرانی آواره و مهاجری که می‌دید دولتیان کشورش نه از طرد و طعن او پرهیزی دارند و نه بی‌اعتباری و سرانجام خاموشی‌اش را به چیزی می‌گیرند، هر چه بیشتر از دولت و واقعیت‌های عینی کشورش رویگردان می‌شد و در واکنش به این وضع یا به دنیای خیال و رؤیا درباره‌ی کشور و حکومت دلخواهش پناه می‌برد و یا به زبان شکرین سعدی تلخی احساس

خویش را تحمل پذیرتر می ساخت که:

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است درست

نتوان مُرد به سختی که من (آنجا) زادم (اینجا زادم)

اینک اما، پستی و بلندی روزگار و جزر و مدّ سیاست ایران و جهان در بیست سال گذشته، بهبود نسبی‌ای در شیوه‌ی نگرش ایرانیان داخل و خارج کشور به یکدیگر و همچنین در تفکر دولتیان ایران پدید آورده است. شرح این نکته را می‌توان به این شیوه باز گفت:

با تثبیت پایه‌های اصلی حکومت، دولتمردان امروز هراس چندانی از نیروهای مخالف خود در خارج از کشور ندارند. از دیگر سو، آسانی نسبی رفت و آمد به کشور و بهره‌وری از دستاوردهای نوین فنی مانند اینترنت و دورنویس و پست الکترونیکی ارتباط فکری ایرانیان درون و برون ایران را در پی داشته و آنان را از حال و روز هم آگاه‌تر ساخته است. جمع ایرانیان خارج کشور نیز که از سرگیجه‌ی سالهای اول مهاجرت بیرون آمده‌اند، پس از بیست سال به بلوغ فکری - سیاسی و سنی رسیده‌اند. اینان که تا چندی پیش بیشتر محصل و دانشجو و مجرد بودند اینک متأهل گردیده و به دنیای کار پا نهاده‌اند. نیاز به بقا آنان را بر آن داشته تا عزلت اجباری و خود انگیخته‌ی مهاجرت و تبعید را کنار بنهند و با فرهنگ و آداب و رسوم کشور میزبان در گفت و شنود بگشایند.

آنان اکنون، چمدانهای بسته به امید ایران را باز کرده و رویای «بازگشت همیشگی» را با واقعیت «دیدار کوتاه مدت چند هفته‌ای» سودا کرده‌اند. تعلق عینی، و گرچه نه عاطفی، به «اکنون» و «آنجا» جایگزین دلبستگی به «گذشته» و «اینجا: ایران» شده است. دیگر اکنون بخش بزرگی از ایرانیان خارج از کشور نه تنها «دو گذرنامه‌ای» و «دو زبانه»، بلکه «دو ملیتی» اند و گرچه شاید نسل اول ایشان هنوز در فرهنگ کشور میزبان ذوب نشده ولی بدون شک از آن تاثیر پذیرفته است. یکی از پیش شرطهای اساسی هر گونه گفت و شنید ثمر بخش با ایرانیان خارج از کشور، پذیرش این واقعیتهاست. نمی‌باید و نمی‌توان مانند دُن کیشوت به جنگ واقعیتها رفت. نه تکفیر و نه مرثیه خوانی برای ایرانیانی که «دیگرگون» شده‌اند راه به جایی نخواهد برد. می‌باید به جای انگشت اتهام بر یکدیگر نهادن، از «قدر مشترک باورها و دلبستگیهای» سراغ گرفت که می‌توانند هم‌زبانی ایرانیان دو سوی مرز را سامان دهند. پاسخ به پرسش از چیستی این «قدر مشترک باورها و دلبستگیها» نیازمند کاوش عمیقتری در چند و چون هستی مادی و معنوی ایرانیان خارج از کشور است. ما سخن خویش را درین زمینه پی می‌گیریم.

## - شاخصه‌های زندگی ایرانیان خارج از کشور

باید بر این نکته چشم‌گشود که شهروندان ایرانی خارج از کشور به هیچ رو جامعه‌ای یکسان و همگون را بر نساخته‌اند. جمع برون مرزی نیز همچون جامعه درونی تنشها و تناقضها و چندگانگی‌های ویژه خویش را تجربه می‌کند. ناهمگونی آوازه و مهاجر، مذهبی و غیر مذهبی، سنت‌گرا و متجدد، مرفه و بی‌چیز، نسل اولی و نسل دومی از جمله برشهایی است که جمع دو تا سه میلیونی ایرانیان برون مرزی را به پاره‌های کوچکتر تقسیم کرده‌اند. نباید تنوع و رنگارنگی این طیف وسیع را نادیده گرفت و خارج از کشور را در محدوده‌ی شهر لس‌آنجلس و ایرانیان خارج از کشور را ساکنان آن کوی دید.

بررسی جامعه‌شناختی درباره‌ی وضع ایرانیان برون مرز نکته‌های زیر را آشکار می‌کند:

۱- اکثریت قریب به اتفاق ایرانیان مهاجر از بیست و پنج سال گذشته به خارج از کشور کوچ کرده‌اند. (برای مثال ۸۳ درصد از ایرانیان ساکن آمریکا از سال ۱۹۷۵ به این سو به آن دیار رفته‌اند).

۲- بیشتر ایرانیان خارج از کشور جوانان ۲۵ تا ۴۴ ساله‌اند. تعداد مردها کمی بیشتر از زن‌هاست.

۳- ایرانیان خارج از کشور اغلب متجدد، سکولار و ملی‌گرا هستند و باوری به این همانی دیانت و سیاست ندارند.

۴- اینان در کسب مدارج علمی هم از هم‌تایان ایرانی درون کشور و هم از بسیاری اقلیتهای مهاجر به غرب (از دیگر کشورها)، پیشترند.

۵- جمع قابل توجهی از ایرانیان مهاجر با بهره‌گیری از شَم تجاری و نیز تخصص‌های فردی خویش به کارهای آزاد روی آورده‌اند.

۶- به تقریب در نیمی از خانواده‌های ایرانی خارج از کشور، زن و مرد هر دو به کار اشتغال دارند.

۷- نگرش خانم‌های ایرانی خارج از کشور به مفاهیمی چون عدالت در روابط زناشویی، معنای محدودیتهای جنسی و تلقی از حقوق اجتماعی زنان به شیوه‌ی تفکر هم‌تایان غربی خویش نزدیکتر شده است.

۸- وزن حضور اقلیتهای مذهبی ارمنی، کلیمی، بهائی، آسوری، و زردشتی در جامعه برون مرزی چشمگیر است.

۹- پدر و مادران ایرانی در تربیت فرزندان خویش تأکید بیشتری بر آموزش فرهنگ ایرانی دارند تا باورهای دینی.

۱۰ - شماره و اهمیت ایرانیان نسل دوم رو به افزایش است. تولد و رشد و نمو و بلوغ فکری یافتن اینان در سرزمین میزبان، درک عمیق و تعلق خاطری را که پدران و مادرانشان نسبت به ایران و ایرانیان دارند ازیشان دریغ کرده است.

با در نظر آوردن نکته‌های یاد شده، شاید بتوان ترازنامه‌ی ایرانیان خارج از کشور را اینچنین باز خوانی کرد: جامعه‌ی ایرانیان برون مرز که خود مینیاتوری از جامعه‌ی درون ایران است، در بیست سال گذشته دگردیسی‌های ژرفی را تجربه کرده است. در هم آمیختگی فرهنگ بومی و فرهنگ میزبان هندسه‌ی فکری آنان را دگرگون ساخته و افقهای نوینی از اندیشه و توانائی را به رویشان گشاده است. تحصیلات عالی، تخصص فنی و شم تجاری پیشرفت چشمگیر آنان را سبب شده است اما دور افتادگی جغرافیائی میراث فرهنگی، آداب و رسوم و دلبستگیهایشان به ایران را از میان نبرده و بلکه به عکس شور پاسداری از آئینها و مراسم ملی را در دلشان شعله‌ور ساخته است. امروزه کمتر اجتماعی از ایرانیان را می‌توان یافت که از مراسم نوروز و مهرگان و شب یلدا و چهارشنبه سوری به آسانی بگذرند. بیشتر ایرانیان بیرون مرز همسری ایرانی برای خویش برمی‌گزینند و بر فرزندانشان نامهای ایرانی می‌نهند. به زبان مادریشان شعر می‌سرایند و خوب می‌بینند و برای پیروزی ورزشکاران ایرانی اشک شوق در چشم می‌آورند. آلبوم عکسهای قدیمی خویش را چون دردانه‌ای پاس می‌دارند و بالاخره وصیت می‌کنند که بدنشان به خاک ایران سپرده شود. هیچ زلزله‌ای از ایران نگذشت که سیل کمک‌های ایرانیان خارج کشور را در پی نداشت. امروز بنای بیمارستان و درمانگاه و مدرسه نیز به خیل یاریهای آنان افزوده شده است. استادان و مهندسان و پزشکانشان برای مشاوره و همکاریهای کوتاه مدت به ایران می‌آیند و ایرانیان فرهیخته را به بازدید دیار خود دعوت می‌کنند و کتابهایشان را در آن سرزمینها منتشر می‌سازند و ایران را با کارهای فکری و قلمی خویش به دنیای خارج معرفی می‌کنند. امروزه بیش از سیصد مجله و نشریه در گوشه و کنار جهان دست در کار این تلاش فرخنده‌اند.

بر این عاشقی‌ها جز نام «ناسیونالیسم از راه دور» نمی‌توان نهاد و بر متادیان گفتگو با ایرانیان خارج از کشور فرض است که اهمیت روانشناختی این ناسیونالیسم را دریابند و آن را به عنوان آن قدر مشترک مورد جستجو برگزینند. اینک بجاست که نظری بر اهمیت کنونی ایرانیان خارج از کشور بیا فکنیم.

### اهمیت کنونی ایرانیان خارج از کشور

امروز که ندای زنده‌ی «ایران برای همه ایرانیان» ناموس کج اندیشی‌های دیروز را به باد داده است شایسته است که ایرانیان خارج کشور نیز با دولتیان ایران بی‌پرده‌تر سخن بگویند. اجازه



● دکتر مهرداد بروجردی و علی دهباشی (مرداد ۱۳۷۹) (عکس از مهرآور)

می‌خواهم به عنوان یکی از میلیون‌ها ایرانی برون مرز از زبان شاعر معاصر احمد شاملو از شما بپرسم که:

«دیری است با ما سخن بدرشتی گفتید. خود آیا بدو حرف تابتان هست؟»

اندیشه‌ی گفتگوی تمدنها، بی‌هیچ گفتگو، بسیار بجا و در خور اعتنا و احترام است اما دولتمردان ما می‌بایست به خاطر آورند که اگر گفتگو با ایرانیان خارج از کشور را تاب نیاورند، باید سودای سخن گفتن با دیگر تمدنها را که امری بسیار پیچیده‌تر و پرمخاطره‌تر است فراموش کنند. سخن تنها در این نیست که همزبانی با ایرانیانی که هزاران رشته الفت دلشان را با کشور خود پیوند داده است آسانتر است. بلکه نکته در اینجاست که هم‌میهنان برون مرز به دلیل آشنائی و اثر افشان بر بیش از یک فرهنگ و بهره‌وری از زبانهای بیگانه و نیز تماس نزدیک با دهکده‌ی جهانی اطلاعات، مفسران و مترجمان ضروری هرگونه گفت و گو میان تمدن ایرانی و دیگر تمدنها هستند. به این شیوه، گفت و شنید با ایرانیان خارج از کشور پیش شرط ضروری گفت و گوی تمدنهاست. از اینها گذشته، دولتیان امروز می‌دانند که برای دستیابی به فن‌آوری مدرن، رونق سرمایه‌گذاری، پیشبرد روند خصوصی سازی، بهبود وضعیت صادرات و بالاخره نقش کردن چهره‌ای زیباتر از ایران در دیدگان جهانیان به همت و همیاری ایرانیان برون مرز نیازمندند. و اگر این دولتمردان نیم‌نگاهی به عملکرد چین و هند و مصر بیافکنند خواهند دانست که تا چه مایه

در جلب همکاری هموطنان خارج از کشور خویش کوتاهی کرده‌اند. دولت چین - برغم تعهد نظری خود به ایدئولوژی مارکسیسم - با پی‌گیری برنامه‌ای روشن و مدّون شهروندان مهاجر خویش را به بازگشت و سرمایه‌گذاری در کشورشان فراخوانده است. آنچنانکه امروز بالاترین رقم سرمایه‌گذاری در اقتصاد این کشور از سوی مهاجرین بیرون از چین تأمین می‌شود. هندوستان اینک با سخت‌ترین نمونه فرار مغزها روبروست. تنها در سال ۱۹۹۹ یک سوّم از یکصد و پانزده هزار ویزای مهاجرت متخصصان به امریکا به شهروندان هندی تعلق یافته است. با این همه دولت هند حداکثر بهره را از همین شرایط نامطلوب می‌برد. این دولت، با تقویت هر چه بیشتر نظام آموزشی کار آمد، تخصیص بودجه کافی برای پژوهشهای دانشگاهی و آسان نمودن قوانین سرمایه‌گذاری در کشور توانسته است شهروندان مهاجر ولی موفق خود را به بازگشت و سرمایه‌گذاری درون کشور متمایل سازد. دولت مصر نیز برای رفع مشکل بیکاری خود با سایر کشورهای همسایه وارد مذاکره می‌شود و نیروی متخصص ولی بیکار خود را به این کشورها گسیل می‌دارد و پس از بازگشت، از سرمایه و تخصص افزونتر آنان بهره می‌برد.

اما دریغ که دولتیان ایران هیچ یک از این شیوه‌ها را به جد ننگرفته‌اند و به آنها به چشم استراتژی عملی خویش ننگریسته‌اند. در کارنامه‌ی اعمالشان به جز آنچه شتر سواری دولا دولا یا سیاست دو گام به پیش و یک گام به پس می‌خوانندش دیده نمی‌شود.

۳۰۳

می‌توان برخی ضعفها و کاستی‌های این کارنامه را در موارد زیر باز جُست:

۱ - کوتاهی و ناتوانی در فراهم آوردن پیش نیازهای بازگشت. از جمله پذیرش تابعیت دوگانه، عفو عمومی، نفی تبعیضات حقوقی، تضمین امنیت سرمایه‌گذاری و حل مشکل نظام وظیفه.

۲ - پافشاری بیش از حد بر جلب سرمایه‌ی مالی ایرانیان برون مرز که اینک رنگ و بوئی ایزار گرایانه و سود انگارانه نیز به خود گرفته است. برای نمونه تا چندی پیش نمایندگی‌های دولت ایران مبلغی برابر سیصد دلار برای تجدید گذرنامه و رقمی بالغ بر شانزده هزار دلار برای خرید خدمت سربازی طلب می‌کرده‌اند. دست بردن به این شیوه‌ها شاید مبالغ «ناچیزی» به خزانه‌ی دولت بیافزاید ولی به هیچ رو نباید پنداشت که از فاصله‌ی دولت و ایرانیان برون مرز «چیزی» فرو خواهد کاست.

۳ - چشم بر بستن و نادیده انگاشتن و مخالفت آشکار با سرمایه‌های فکری و گرایش‌های فرهنگی ایرانیان خارج از کشور. به نظر اینجانب، اکثریت ایرانیان برون مرز نه غرب ستیزند و نه به مفهومی چون تهاجم فرهنگی غرب باور دارند. با اعلامیه‌ی حقوق بشر مخالفتی ندارند و بیمی از پدیده‌ی جهانی شدن به خویش راه نمی‌دهند و در کنار اینها نیز به هیچ رو حاضر نیستند

که به شخصیت‌های ملی و تاریخی خویش پشت کنند: در نظرخواهی اخیر یک مجله و سایت اینترنتی، ایرانیان بیرون ایران، کوروش را مهمترین شخصیت ایرانی پیش ازین قرن و دکتر محمد مصدق را مهمترین شخصیت ایرانی در قرن بیستم دانسته‌اند.

باری، اگر در کنار چشمداشت به سرمایه‌ی مالی ایرانیان برون مرز، به سرمایه‌ی فرهنگی ایشان هم نیم‌نگاهی بیافکنیم در خواهیم یافت که اینان نه تنها در بهبود وضع اقتصادی کشور، که در پیشبرد پروژه‌ی اصلاحات و ساماندهی جامعه‌ی مدنی نیز می‌توانند به یاری هم‌میهنان خویش بشتابند.

اکنون که از برکت جنبش مدنی و مردمی کشورمان دل مشتاق ایرانیان خارج کشور به تپش دوباره افتاده است بر دولتیان این مرز و بوم و بر سران قوای سه گانه است که هر یک دست دوستی این هم‌میهنان را به فراخور حال خویش بفشارند و در دام این خام‌اندیشی نیفتند که تنها با برپائی چند همایش، هر چقدر هم گسترده، آن فاصله نامطلوب میان ایرانیان خارج و دولت ایران پیموده خواهد شد.

انقلاب، جامعه درونی و به پیرو آن، جامعه‌ای ایرانیان برون مرز را نیز چند قطبی کرده است و این وضعیت ریشه‌دارتر از آنست که در ابتدا به ذهن می‌رسد. نباید آسانگیرانه پنداشت که نسل اول ایرانیان مهاجر با چند تعارف خشک و چند قول بَری از ضمانت اجرائی، دستاورد چندین ساله‌ی خویش را بر دوش نهاده روانه‌ی ایران خواهند شد و نیز نباید انگاشت که نسل دوم ایرانیان مهاجر همان دغدغه‌های وطنی و پیوندهای عاطفی را به این سوی آب داشته باشد.

بازگشت بسیاری از ایرانیان مهاجر پیاورهای سیاسی و دیوانی فراوانی خواهد انگیخت و چه بسا امواج آن آسایشگاه بسیاری صاحب منصبان کنونی را آشفته سازد و مقام و رتبه‌شان را به خیل از راه رسیدگان متخصص واگذارد. اما با این همه گناه نابخشودنی آنست که دولتمردان ما ازین پس نیز دست همکاری به سوی شهروندان خارج کشور دراز نکنند و آن‌گاه ملت ایران تاوان این گناه را پرداخت کنند و همان‌گونه که تا کنون شاهد فرار مغزها بوده‌اند، در روزگار جهانی شدن همچنان و هر روز شاهد افزایش فاصله‌ی خویش از جهان پیرامون باشند.

مجموع نکاتی که پیش ازین بدانها اشارت رفت ما را به این جمع‌بندی رهنمون می‌سازد که مسئولیت و یا وظیفه‌ی آغاز و پی‌گیری گفتگوئی سازنده با ایرانیان برون مرز همواره بر دوش دولت ایران بوده و هست. افسوس که یک فرصت طلائی بیست ساله برای انجام این مهم را از کف داده‌ایم. در خاطره‌ی قومی ایرانیان از زمان مهاجرت به هندوستان تاکنون، کشور ما چنین موج مهاجرتی را از سر نگذرانده بود اما کار عملی‌ای که ما برای چاره‌ی این موج درشت کردیم روی هم نهادن دستی بر دست دیگر بوده است. نباید به نکوهش گذشته‌ها بسنده کرد. شرط خرد

ورزی آنست که شرایط و ضروریات زمانه‌ی کنونی را باز شناسیم و گامهای عملی برای بهبود وضع کنونی برداریم. می‌توان به پیشنهادهای زیر اندیشید:

۱ - با مبنا قرار دادن این فرض معقول که گفتگو با ایرانیان برون مرز کوششی پسندیده و ضروری برای حفاظت و پیشبرد منافع ملی ایران است، دولت و مجلس می‌توانند با ارائه و تصویب لوایحی مشتمل بر پذیرش قانونی اصل تابعیت دوگانه شهروندان ایرانی و اعلان عفو عمومی برای مخالفان حکومت و تضمین امنیت حقوقی و مالی ایرانیان خارج از کشور نخستین گامهای اساسی را برای بازگرداندن آنان و ایجاد وفاق ملی بردارند. رها سازی ایرانیان خارج از کشور ازین دغدغه‌هاست که راه آبادانی کشور را هموارتر می‌سازد. آن سخن حکمت‌آمیز را باید به یاد آورد که «آزادی، آبادی است».

۲ - با پذیرش این حقیقت که حتی با تأمین شرایط یاد شده در پیشنهاد پیشین نیز بسیاری از هموطنان مهاجر برای اقامت دائمی به ایران باز نخواهند گشت، دولت ایران می‌تواند اقدامات مرحله‌ی بعدی را برای کمک گرفتن از ایرانیان کار آمد برون مرز در دستور کار خویش بگنجانند. امروزه در بسیاری از سازمانهای بین‌المللی، ایرانیان در مشاغل همچون کارشناس، مشاور و مترجم به کار مشغولند. دولت ایران باید با شناسائی کردن این هم‌وطنان، از تجارب و امکانات و یاریهای آنها بهره‌ور شود.

۳ - نقش و اهمیت ایرانیانی که در کشورهای مهم زندگی می‌کنند باید در کانون توجه دولت قرار گیرد. برای مثال نزدیک به نیمی از ایرانیان مهاجر در ایالات متحده سکنی دارند. ناگفته پیداست که اینان می‌توانند به راههای گوناگون مانند تشکیل گروههای حافظ منافع Interest groups، نامه‌نگاری به سیاستمداران امریکا، ورود به احزاب سیاسی و تأثیر بر کنگره از طریق تنویر افکار عمومی امریکائیان و روشهای دیگر، بر بسیاری از سیاستهای دولت امریکا نسبت به ایران و برای نمونه پایان دادن به تحریم اقتصادی ایران، تأثیر روشنی بگذارند.

۴ - دعوت از افراد، گروهها و نهادهای فرهنگی سیاسی ایرانی خارج از کشور برای بازدید از ایران، تبادل نظر و مذاکره و مشاوره با حفظ اصل احترام و عزت متقابل.

۵ - برنامه‌ریزی عملی و دقیق برای دعوت از استادان، پزشکان و دیگر متخصصان ایرانی برای گذراندن فرصتهای مطالعاتی، تدریس در کلاسهای کوتاه مدت و فشرده و سنجش نیازمندیهای عملی کشور توسط آنها.

۶ - تسهیل امکانات آمد و شد و یافتن کار در ایران

۷ - تسهیل امکانات تماس با مسئولین بلند پایه‌ی مملکتی و نیز شرکت در انتخابات.

حکیمان ژرف اندیش به ما آموخته‌اند که همدلی از هم‌زبانی خوشتر است. پیام این نوشتار

نیز همین است که باید با هموطنان خارج از کشور از در همدلی در آمد. بی شک پذیرش  
دموکراسی و پلورالیسم سیاسی، ارزش نهادن به حقوق و آزادیهای مدنی، کنار نهادن تقسیم  
بندیهای سخت و انسان سوزی چون «خودی» و «غیر خودی» و گشاده روئی در برابر زیان به نقد  
گشایان، شرط در آمدن ازین در است.

شرط مهم دوم آنست که ایرانیان خارج از کشور را نه وابسته به دولت، که دلبسته به ایران  
بدانیم و این دلبستگی را ارج بنهیم.